

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

یک بحثی در کتب حقوقی و حالا فقه وضعی یا فقه غربی به تعبیرات مختلفی که آقایان دارند هست و آن این است که آیا عقد همان ابراز رضا است و اراده نقشی ندارد. یا این که عنصر سازنده عقل اراده است، رضا شرط نفوذ آن است، نه شرط صحت آن، یعنی این که قهراً این صحت یعنی صحت تأهلیه. نسبت داده شده هم در بعضی کتاب‌های حقوقی مورد قبول متعارف بزرگان این فن مثل همین حقوق مدنی دکتر مهدی شهیدی که این غیر از سید جعفر شهیدی است، حالا همین طور که آقای شیرمهد آوردند، شخص دیگری است منتها البته شخص ملایی است در این ابواب و به کلمات فقهاء و این‌ها هم اشراف دارد، درس خوانده است. این‌ها و هم چنین آیت‌الله حائری دام‌ظله نسبت می‌دهند ایشان در فقه العقودشان، که در فقه غربی آن چه که در معاملات مهم است رضای به آن است و ابراز رضا می‌شود که این مال تو باشد. نه این که انشاء تملیک می‌شود و اراده تملیک می‌شود. این یک بحثی است که بنابراین اگر ما گفتیم رضا اصلاً کل مطلب است. پس آن جایی که اصلاً رضا نباشد در حقیقت چیزی نیست که بعداً بخواهد تنفیذ کند. اما اگر گفتیم عقد غیر از رضا است، انشاء می‌کند می‌گوید بعثت؛ فروختم این را به تو، این غیر مسأله رضا است. منتها رضا آن هم رضای حالا به یک تعبیری رضای غیر معیوب یا غیر فاسد یا رضایی است که در سلسله تحقق آن اکراه واقع نشده باشد. این شرط نفوذ آن است و اگر نبود این جور نیست که آن انشاء عقد باطل بشود ولو سنین متمادیه از آن بگذرد، ده سال بگذرد بعد بگوید من تنفیذ کردم. آن همان طور در عالم اعتبار عقلایی وجود دارد. همان جور که اقاله، بعد از صد سال اقاله می‌کند مثلاً. خب اشکال ندارد. یک چیزی را می‌آید اقاله می‌کند دیگه، همین طور توی اعتبار عقلایی این وجود دارد. خب ما استدلالی برای این نظر ندیدیم، نمی‌گویم نیست، این کلماتی که حالا ما فعلاً در اختیار داریم ما در این‌ها ندیدیم که این مطلب که آن حقوقدانان غربی یا فقه غربی می‌گویند مستند به چه دلیلی است. یعنی یک چیز دل‌خواهی هست، آمدند مثلاً مثل پارلمان یک چیزی را حالا جعل می‌کنند، می‌گویند ما می‌گوییم عقد این است. و الا آن چیزی که در ارتکاز عقلایی انسان هست مسأله رضا غیر از مسأله انشاء و بیع و این‌ها است. هم در ارتکاز انسان این طوری است، هم وقتی به تعاریف این‌ها در طول قرون ما مراجعه می‌کنیم می‌بینیم کسی

بیع را معنا نکرده رضای به این که این مال تو باشد، این متاع در مقابل فلان چیز. که این تعاریف متخذه در کتب لغویون یا در غیر این در حقیقت همان است که بین مردم رایج است و بوده که ظاهر نصوص هم همین است «تجارة عن تراض» یعنی آن کأن اگر به ظاهرش بخواهیم اخذ کنیم، آن منشأ برای تجارت است. نه این که خود تجارت تراضی باشد. بنابراین این نظریه.. و شاید... یعنی انسان بعید می‌داند این ارتکازات عقلایی و این‌ها مثلاً در مغرب زمین فرض کنید مثلاً یک جور دیگری باشد و این جور نباشد.  
س: اختلاف مثل اختلاف ماهیت انشاء و اخبار نیست.

ج: نه.

س: آن جا یک حرف این طوری می‌زنند می‌گویند انشاء عملی در واقع ابراز و اخبار ما فی الضمیر است، تمام انشائیات...

ج: نه.

س: این هم همین را می‌گوید دیگه، می‌گوید بیع انشایی نیست، عقدی نیست، این همان ابراز رضایت و این که تملیک برای تو بشود، این که این را بده به من و آن را بگیر است. همان ابراز است، همان حرفی که توی انشائیات بعضی‌ها می‌زنند.

ج: نه نه. تصریح می‌کنند. می‌گویند اراده است. این‌ها نیست.

س: ابراز است دیگه.

ج: رضایت است. این که شما راضی باشی این مال او باشد. بیایی بگویی من راضی هستم که این مال تو باشد، خب راضی هستی ولی حالا ملک من کردی؟ من راضی‌ام که... چه در قلبت، چه این را ابراز کنی، بگویی من راضی‌ام.

س: یک اباحه تصرف فقط می‌ماند دیگه.

ج: که این مال تو باشد، نه حتی آن هم ممکن است تفکیک بشود. اباحه نمی‌کنم تصرف را، تصرف بعد از این که ملک تو باشد، مترتب بر ملک است.

س: ایشان می‌گویند راضی‌ام که مالک...

ج: مثلاً یک خانمی به یک مردی می‌گوید من راضی‌ام که زوجه تو باشم، کفایت می‌کند یا نه؟

س: خود آن اباحه هم انشاء است درسته؟

ج: بله، آن هم انشاء است. یک وقت می‌توانی تصرف کنی مترتباً بر این که ملک تو شده، مال تو شده، یک وقت نه، مال تو نشده مثل مهمانی که می‌روی جایی.

س: یعنی ابراز رضایت به تملیک و تملک این اگر حرف‌شان باشد که این ابراز اما بالمعاطات باشد، اما بالبیع لسانی باشد، این حرف را بخواهند بزنند مشکله‌اش چیه؟

ج: خلاف وجدان است. رضای به این نیست.

س: ابراز رضای...

ج: ابراز رضا نیست.

س: چرا نیست؟ ابراز رضا به نحو تملک است، کجای این حرف...

س: تملیک و تملک که نمی‌آید فقط گفته من راضی‌ام.

س: نه،

س: تملیک که نکردم.

س: نه، ابراز

ج: ابراز رضا کرده دیگه.

س: ابراز می‌کند که من راضی‌ام.

س: آن‌ها نگفتند که ما یک چیز تله‌پاتی داریم که، این‌ها قائل به تله‌پاتی نیستند که، بگویند من می‌نشینم، طرفم هم می‌نشیند من راضی تو راضی، ادامه‌اش. این را که نمی‌گوید که. می‌گوید من ابراز رضایت می‌کنم به انشاءهای مختلف، این را دارد می‌گوید. خب این چه حرف دور از؟؟؟ است. شما می‌گویید نه تملیک یک بعث و اشتریت است، چون نصوص را داریم، بعداً به خاطر ادله اکراه، اکراه یک چیز مازاد بر این است، شرط می‌شود یا مانع می‌شود؟ گفتند نه ما نصوص که نداریم که، ما تملیک و تملک را که نگاه می‌کنیم تو سوق کفار این جوری است. طرف می‌آید یک کاری می‌کند یا پول را می‌دهد و جنس را می‌گیرد، این یک نوع انشاء است، یا می‌گوید خریدم و فروختم، ابراز رضایت به تملیک و تملک است.

س: انشاء نشده، ابراز رضا نشده.

س: این انشائش به همین است، بیعش به همین است. بیع به همین ابراز رضا است.

ج: نه، ببینید یک وقت هست که اظهار رضا به مدلول التزامی اگر گفتیم انشاء به مدالیل التزامی هم اشکال ندارد، با این عبارت دارد آن را انشاء می‌کند. خب این اشکالی ندارد، علاوه بر این که بگوییم در انشاء ما تصریح نمی‌خواهیم. اگر قرائن بر ظهور هم باشد کفایت می‌کند. یا این که حتی قرائن بر ظهور هم نباشد، اگر کسی بین خودش و خدا می‌داند با این، این قصد را کرده، ممکن است آن جا هم بگوییم کفایت می‌کند. ولی انشاء. اما اگر فقط همین باشد، رضا وقتی که این رضا را ابراز کرده.

س: رضا یعنی تملیک ولی ابراز کرده.

ج: بله. ولی یک وقت با همین اظهار الرضا، و ابراز الرضا با همین دارد انشاء می‌کند، یعنی ایجاد ملکیت می‌کند.  
س: این‌ها همین را می‌گویند، می‌گویند ما چیزی غیر... دوئیتی بین انشاء و رضا نیست. حرف این‌ها همین است.  
می‌گویند انشاء و رضا دو تا نیست، من یک بیعی دارم غیر از رضایت، وقتی این خواست و خواهش نفسانی دو طرف به این که تملیک و تملک می‌کنم، می‌گویند به این نیست. می‌گویند بیع چیست؟ عقد است، بیع قرارداد تراضی است. این تراضی به هر چیزی که ابراز بشود تحقق، این طور نیست که ما یک انشایی داشته باشیم شرطه الرضا، این جور نیست. تراضی است، عقد است، طرفین می‌آیند کاری می‌کنند دست به دست هم می‌دهند، تمام شد. حرف‌شان دور از آبادی نیست.

س: کاملاً غلط است، این تراضی که نیست انشاء است. ...

س: فوقش کفار این را می‌فهمند.

ج: بله، ماهیت تراضی، یک رضا داریم یک متعلق دارد، راضی به چی هستید؟

س: به تملیک و تملک.

ج: خب، راضی به تملیک هستید. تملیک با چه می‌شود که شما به آن راضی هستید؟ با همین رضایت شما؟

س: آقا چرا می‌پیچانید.

ج:؟؟؟ تعلیل داریم می‌کنیم.

س: من راضی به تملیک هستم منظورم این نیست که راضی به تملیک انشایی هستم. تراضی که می‌گویم انا راضٍ بتملیک هذا المثل، آن هم می‌گوید انا راض بتملک هذه الثمن، این منظورش این نیست که تملیک انشایی را من راضی هستم، خیر تملیک منشأیی یعنی آن به ملکیت تو در می‌آید این هم به ملکیت من در می‌آید.  
ج: به چی؟

س: به همین. تملیک انشاء است.؟؟؟

ج: رضایت متعلق می‌خواهد.

س: به تملک. به تملک این دو تا در مقابل هم.

ج: ببینید، توجه بفرمایید. یک نظری... اتفاقاً گاهی این حرف‌ها که هم در ما هست، در آن‌ها هم هست، توی بعضی کلمات آن‌ها هم هست که در باب معاملات مثل بیع، مالک متاع زمینه حیازت درست می‌کند برای طرف دیگر و مملک حیازت است. آقای ایروانی هم در حاشیه مکاسب‌شان دارند این را، ایشان هم همین را. می‌گوید مالک چه کار می‌کند؟ می‌گوید در مقابل آن چیزی که حالا حیازت می‌کند از ناحیه او، می‌گوید من هم رفع ید کردم از این. فقط رفع ید می‌کند. رفع ید که کرد او حیازت می‌کند و به حیازتش مالک می‌شود.

س: مشکلی ندارد، منافاتی ندارد.

ج: خیلی عالی است. مشکل که ندارد ولی باید دید واقعیت این است یا نه. الان اگر شب باشد مشکلی ندارد ولی خب خلاف واقعیت است.

س: ما نگفتیم این حرف قبول است، گفتیم این حرف در مقابل ما باز هم نیست.

ج: حالا دارم می‌گویم اجازه بدهید. یک نظر این است که نقل کردند که توی غربی‌ها بعضی‌ها این جوری گفتند، گفتند همین است، زمینه حیازت را درست می‌کند، نه ابراز رضا می‌کند، نه تملیک می‌کند، این‌ها نیست فقط همین کار است. مثل این که شما یک چیزی را دیگر نمی‌خواهید می‌گذاری توی کوچه، یکی می‌آید برمی‌دارد تملک می‌کند مثل اعراض، اعراض مملک نیست، حالا یا موجب خروج از ملک است یا این هم حتی نیست فقط اعراض گفتند بعضی‌ها که نه با اعراض هم از ملک او خارج نمی‌شود. فقط زمینه برای این که دیگران بیایند تملک بکنند درست می‌کند. فلذا اگر اعراض کرد اما کسی تملک نکرد و مُرد، این مال ورثه است. حالا این می‌گویند معاملات هم همین جور است. اجاره این منافع خانه را، یا این دار را یا این ماشین را خب در اختیار گذاشتند که شما تملک کنید، پس اصلاً این است. اما اگر می‌گویید من رضا دارم... آن جا رضای به چی داری؟ آن جا رضا داری به این که او بیاید تملک کند، این انشاء هم نمی‌خواهد، می‌گویی من راضی‌ام که او بیاید تملک کند، شما زمینه هم برای آن فراهم کردی گذاشتی آن جا که تملک کند. یک وقت شما راضی به چی هستید؟ به تملیک هستید. وقتی راضی به تملیک شدی پس خود رضا دیگه نمی‌شود تملیک باشد. آن متعلق رضا است. خب حالا پس به چی تملیک می‌شود؟ باید یک انشایی داشته باشد، یک وسیله‌ای می‌خواهد یک چیزی می‌خواهد که با آن تملیک بشود، حالا شما اگر این راضی به این تملیک هستید...

س: این مبادی آن می‌شود؟

ج: این می‌شود جزو مبادی آن، یا اگر نه، آن اکراهی بوده راضی نبودی بعداً ملحق به آن شد، باز هم می‌گوییم مثلاً درست است، ملحق شده به آن.

س: پس غیر از این که غیر عرفی است یک حرف ناقصی است به طور کلی. غیر از این که غیر عرفی است،؟؟ ندارد در واقع.

ج: از همین باب که آن می‌گوید رضا ذات تعلق است. رضا به چه می‌گویی؟ اگر آن مبنا را بگویی که آن را معمولاً قبول ندارند.

س: آن که هیچی، اگر راضی به تملیک می‌شود تملیک به چی؟

ج: به چی تملیک شده؟

س: تملیک به چی؟ یک سؤال از شما می‌پرسم، تملیک به چی؟ تملیک را دارید انشایی می‌بینید یا حاصل مصدری می‌بینید؟ تملیک را بله اگر انشایی ببینید، تملیک یک بعث می‌خواهد، یک انشا منهاض از رضای به انشاء می‌خواهد، این قبول است، من این را نمی‌گویم، می‌گویند عقد تراضی است، عقد قرارداد و تراضی است.  
ج: تراضی بر چی؟

س: تراضی به همین عنوان بیعی که بیع معاوضه مال با مال است، مبادله مال با مال است. تراضی به اجاره‌ای که اجاره چیه؟ منفعت در مقابل مال است. تراضی به چی؟ به همه سؤال او بود. این تراضی است. آقا اتفاقاً حرف‌ها همه مدرسه‌ای است. همه مدرسه‌ای و با ذهن مدرسه‌ای داریم این حرف را می‌زنیم. شما یک انشایی دارید، چرا؟ چون انما يحلل الكلام، همین حرف‌هایی که آقایان می‌زنند که بیع بیع انشایی است، نه، شما بخواهید به همه بگویید من تجارت می‌کنم می‌آیی چه کار می‌کنی؟ می‌گویی مال می‌آورم، مال می‌برم، مال می‌دهم، مال می‌گیرم. این است، صرف تعامل است، صرف تراضی است، صرف عقد است. عقد نه به معنای انشایی، دارم تأکید می‌کنم. تا می‌گوییم عقد همه ذهن مدرسه‌ای؟؟/؟؟

ج: پس وقتی می‌گوید بعثک هذا الكتاب، یعنی رضیت بكون هذا الكتاب لك.  
س: صد درصد.

ج: معنایش این است؟

س: بله صد درصد همین است. به عرف بگویید همین را می‌گوید. ذهن مدرسه‌ای این جوری می‌فهمد، ذهن عرفی این جوری نمی‌فهمد.

ج: قطعاً این نیست. قطعاً معنای بعث به معنای رضیت بأن هذا المال لك نیست.

س: شما می‌گویید بیع رضا یا بیعک، این معقول نیست بیع رضا.

ج: فلذا نفی می‌کند می‌گوید فروختم اما راضی نبودم.

س: بیع یعنی رضای؟؟/ در مقابل مال.

ج: ببینید می‌گوید فروختم اما راضی نبودم، فلذا نفی می‌کند. اگر عین آن است چطور نفی می‌کند؟

س: فروختم راضی نبودم یعنی ظاهر و پوسسته...

ج: نه.

س:؟؟؟ آن مبنا را مگر نمی‌گویید...

ج: حالا عرض می‌کنم. موارد الزام به حق، اموالش را احتکار کرده، حالا احتکار شرعی نه که موارد خاص دارد و فلان. همین احتکارهایی که الان رایج است. این جا حکومت می‌آید چه می‌کند می‌گوید باید به این قیمت بفروشی. اشک او هم جاری می‌شود، فحش هم می‌دهد ولی می‌فروشد. می‌گوید فروختم اما راضی نبودم.

س: با ولایت درستش می‌کند.

ج: نه.

س: آن‌ها هم قائل به مفاهیم ولایت هستند.

ج: نه، آن ولایت می‌خواهد جواز را درست کند.

س: نه، ولایت می‌گوید تو هم الان وکیل من هستی.

ج: نه. این جا همین آقا یک چیزی را اثبات می‌کند یک چیزی را نفی می‌کند. همین آقا می‌گوید فروختن ولی راضی نبودم. اگر عین معنای فروختن رضایت است نفی آن معنا ندارد. می‌گوید به زور راضی شدم، اما می‌گوید راضی نبودم. پس مفهومی که از رضا می‌فهمد غیر از مفهومی است که از بیع می‌فهمد.

س: همه این‌ها جواب دارد.

ج: چه جوابی دارد؟

س: جوابش این است که وقتی می‌گوید به زور فروختن یعنی یک کاری انجام دادم که شما فکر می‌کنید فروختن است، ولی من که مبنای این است که ماهیت بیع رضای واقعی است، ...

ج: یعنی مجازاً می‌گوید فروختن؟

س: بله صد درصد، معنایش همین است.

ج: اصلاً این جور نیست.

س: در باب این که فرمودید که این جا چطور وقتی که حکومت... همه حکومت‌های غربی هم این جوری است، کسی که محترک باشد کار خلاف انجام بدهد او را هم معاقب می‌کنند به خلاف رضا باید معامله انجام بدهد، می‌گویند آقا جنست را بفروش، همان جا می‌گوید من حاکم ولایت دارم، ولایت ندارم به ولایتی که این جا برای رسول‌الله و ائمه قائل هستیم، یک نوع ولایتی قائل هستیم، این آقا را مجبور می‌کنم تو باید از جانب حالا کاری که به مصلحت عامه است مالت را بفروشی و رضایت و عدم رضایت اصلاً دخلی ندارد.

ج: ببینید رضایت تو دخل ندارد درست. ولی بفروشی، او هم می‌گوید من فروختم. اما اگر فروختن عین تراضی است خب پس این ندارد دیگه.

س: وکالتاً از حاکم فروخته دیگه.

ج: اجازه بدهید. آیا در این موارد واقعاً حاکم دارد می‌فروشد؟

س: اگر آن مبنا را بخواهیم حل کنیم....

ج: این نیست، این‌ها خلاف وجدان است. حاکم دارد می‌فروشد.

س: حکم قاضی وقتی به این است بله، دارد با قوه قهریه می‌فروشد.

ج: قاضی امر می‌کند تو بفروش.

س: می‌گویند تو بفروش منظور این که تو؟؟؟ تو باید بروی اموالت را بفروشی.

ج: نه، این که خود قاضی فروشنده است.

س: خیلی وقت‌ها هم قاضی برمی‌دارد به حراج می‌گذارد.

ج: فلذاست حق خیار مجلس ندارد. ولی این دارد.

س: پس شما از یک امری که تا حالا می‌گفتند نامعقول است، آمدند تنزل کردید گفتید؟؟؟ به لوازمش پایبند بشویم.

ج: نه این‌ها را شارع... این‌ها منبه است. این‌ها منبه است بر این که نفس تراضی بیع نیست، نفس تراضی اجاره نیست. شیء آخر، من نفس این‌ها نیست. هم ظاهر نصوص این است، هم به وجدان این است، هم معانی که لغویین و غیر لغویین در طول تاریخ نقل کردند که از ازمینه مختلف است، و از محال مختلف عالم است، و هم از این که تراضی متعلق می‌خواهد، می‌گوییم متعلق آن چیست؟ و هم این که مواردی که قطعاً بیع محقق می‌شود، اجاره محقق می‌شود و می‌دانیم رضا نیست مثل موارد اجبار که از طرف حکومت، از طرف امثال این‌ها که می‌شود اجبار به حق که او راضی نیست. خب در تمام این موارد این شواهد بر این است که این نیست.

س: حاج آقا این‌ها بیع حکمی نیستند بیع...

ج: بیع واقعی است. بیع نه این که بیعی نشده تعبداً شارع فرموده... یا عامل معامله البیع معه. این جور نیست.

س:؟؟ چون در عرف اگر بگوییم به این معنایی که سید می‌فرماید، بگوییم از رضایت نشأت بگیرد، این مواردی که رضایت ندارد شارع می‌گوید من حکماً این را بیع می‌دانم...

ج: این را نگفته. گفت بع.

س: مثلاً در مورد محترکه باید بفروشی، دیگه منظور رضایت نیست.

ج: خب نباشد ولی بیع هست. گفته بفروش. نه، اسقاط شرط رضا است. نه این که بیع نیست. اسقاط شرط رضا دارد می‌شود ولی بیع هست و لذا احکام بیع را هم دارد، اختیارات دارد، و این احکام اشتراط رضا را دارد از بین می‌برد.

س: حالا این اشتراط رضا شرط شرعی است یا شرط عرفی است؟

ج: هم شرعی است هم عرفی است برای نفوذ. هم عرف... برای نفوذ نه برای تحقق یعنی صحت تأهلیه. نه برای تحقق است. تحقق این عنوان، این بیع. آن شرط را لازم نمی‌داند. اما شرط نفوذ می‌داند هم شرعاً شرط نفوذ است، هم عقلاً و عرفاً شرط نفوذ است، یک جاهایی شارع این را الغاء کرده، عرف هم الغاء کرده. عرف هم یک مواردی به حق باشد الغاء کرده. چون همه اعراف عالم هم و عقلاء عالم هم برای مدیران جامعه‌شان در یک



مواردی حق الزام را قائل هستند. مثل موارد همین که مثلاً؟؟؟ مردم نان ندارند، یک کسی حالا گندم دارد، آرد دارد این‌ها را نمی‌دهد، مردم بمیرند. نه این جا علقاء هم می‌گویند حق مدیر این است که می‌تواند بیاید این کار را بکند. او را اجبار کند به فروش، تازه همان جا هم.. هم توی فقه ما، هم توی چیزهای این است که ترتیب است، می‌گوید بفروش. اگر خودش اقدام نکرد آن وقت حاکم می‌تواند بفروشد. مثل موارد طلاق هم همین جور است، می‌گوید طلاق بده، اگر نمی‌دهد آن وقت ولو به این که او را تهدید کند می‌بیند فایده ندارد، آن وقت حاکم به جای او می‌نشیند. اما اول نمی‌تواند حاکم همین طور بیاید طلاق بدهد. و هکذا موارد دیگری که هم در عرف هست و هم در شرع هست.

س: حاج آقا فرمایش شما کاملاً درست است فقط این منبه اخیر که فرمودید، عرفاً و حقیقتاً هم همین طور است ما همه چی را موافقیم، فقط این بحث آخری که فرمودید در رابطه با احتکار و این‌ها، اگر همان فرمایش مرحوم اصفهانی باشد این جا هم به نوعی رضا وجود دارد، نمی‌توانیم بگوییم رضا وجود ندارد، چون اگر انجام ندهد حاکم زندانش می‌کند.

ج: بله. اگر گفتیم که اراده حتماً مسبوق به رضا است و از مبادی آن است بله. ولی اشکال کردیم در این دیگه. خب یک مطلب است که حالا در فقه بعضی‌ها این جا آمده. یک مطلب دیگر این است که این را آقای شهیدی دارد، دکتر شهیدی. ایشان می‌گویند که مکره در اثر اکراه این معامله را قصد نمی‌کند. ولی الفاظ را می‌گوید ولو حالا فرض کن الفاظ را در معنا هم استعمال بکند اما تحقق معاملات که منشأ این را داشته باشد نه.

ایشان اشکال می‌کند می‌گوید که به نظر ما این حرف درست نیست. این جا را هم حق می‌گوید که می‌گوید درست نیست. چرا؟ برای این که فرقی بین امور مادی خارجی در موارد اکراه با این امور نفسی نیست. اگر یک کسی را اکراه می‌کند یک بنایی را، می‌گوید این عمارت را بساز، این دیوار را درست کن و الا پدرت را درمی‌آورم. او چه کار می‌کند؟ خب او می‌رود درست می‌کند. معنا ندارد این جا، یعنی همان که او خواسته آن را محقق می‌کند. وقتی خارجی باشد خب همین خانه می‌سازد، دیوار می‌کشد، ماشین را روشن می‌کند، ماشین را حرکت می‌دهد، هر چیزی که در خارج، یک امری خارجی وقتی مورد اکراه واقع شد و تهدید واقع شد که اگر نکنی، خب همان را محقق می‌کند. امور نفسی هم همین جور است. می‌گوید بفروش، خب نمی‌فروشد دیگه، این که بگویی اراده نکرده و این‌ها، نه. فلذا می‌گوید این حرف نادرست است.

می‌فرماید که: در مورد انجام فعل مزبور تفاوتی بین فعل حقوقی مانند انشاء عقد و فعل مادی مانند احداث یک ساختمان و حفر چاه وجود ندارد. و همان طور که شخص مکره تحت تأثیر تهدید ساختمانی را احداث یا چاهی را حفر می‌کند در اثر اکراه معامله‌ای را انشاء می‌کند. تفاوت بین فعل مادی و فعل حقوقی در این که فعل مادی در عالم خارج از ذهن و به کمک ابزار مادی خارجی واقع می‌شود ولی فعل حقوقی مخلوق عامل غیر

مادی اراده است و در عالم غیر مادی و اعتباری تحقق پیدا می‌کند موجب تفاوت تأثیر اکراه نمی‌شود. مکره در حالت عادی فشاری را احساس می‌کند که عادتاً برای نجات خود از خطر آن، چاره‌ای جز انجام معامله و دست برداشتن از موضوع معامله و سلب تصرف از آن نمی‌بیند و به همین جهت علیرغم میل باطنی خود را برای قبول عوض آن و آثار معامله آماده می‌سازد. بنابراین آن چه در بحث اکراه مطرح است حالت عادی اکراه است که در آن مکره بدون میل باطنی قصد انشاء معامله کرده و وقوع عقد را با آثار آن اراده می‌کند. منتها چون رضای آزاد در تشکیل معامله نداشته است معامله واقع شده او قانوناً غیر نافذ و فاقد آثار قانونی معامله می‌باشد. پس برخلاف آن چه نقل شد ما معتقدیم که مکره در حالت عادی نه تنها قصد و توجه به معنای کلمات قرارداد دارد بلکه وقوع عقد را در عالم اعتبار نیز اراده می‌کند. و اکراه در حالت عادی سالب قصد و اراده نمی‌باشد. در حالت غیرعادی فشار در درجه بسیار شدید که فرصت اندیشیدن و تصمیم گرفتن را از شخص طرف فشار سلب کند مسلماً می‌تواند مانع حرکت اراده و قصد انشاء باشد.

ک یک وقتی می‌گوید این قدر فشار بالا است و دهشتی را برمی‌دارد که اصلاً نمی‌تواند محاسبه بکند و اراده بکند. همین طور می‌گوید بعث. اما جاهایی که عادی است، در این حد نیست که از حالت عادی خارج بشود آن جا نه، همان جور وقتی که به او می‌گوید این خانه را بساز، این را چه کار کن، در خارج همان چیزی که خواسته آن جا هم همان هست و چیز دیگری نیست. این فرمایش ایشان است.

خب طبق آن مطلبی که از امام نقل کردیم، قیاس این دو تا با هم متفاوت است. چون وقتی به یک امر خارجی مورد اکراه واقع می‌شود مبادی او هم این است که از دست این می‌آید و وجود دارد. اما وقتی که می‌گوید بفروش و اراده باید بکند تحقق آن منشأ. این جا ما باید ببینیم که آیا مبدأ این اراده.. گتره و گراف لاینقذح فی النفس، اراده در نفس انسان همین جوری ور نمی‌قلمبد. مبدأ می‌خواهد. اگر شما بگویید اراده شوق مؤکد است پس باید شوق ایجاد بشود، اگر بگویید نه کما هو الحق این جور نیست که اراده شوق مؤکد باشد، اراده امر آخر از مقوله دیگری است منتها شوق هم گاهی می‌تواند مبدأ آن باشد، گاهی هم نه محاسبه عقلی است که منشأ آن است. خب حالا اگر کسی... سه صورت یا چهار صورت ما درست کردیم. صورت اول این بود که مکره قائل است به این که بله این یک امر شدنی است یعنی معامله مکرهانه صحیح است. خب این جا می‌شود از آن تمشی اراده بشود برای این که محقق بشود. تارة این است که معامله مکرهانه واقع شدنی نیست. نمی‌شود چنین چیزی واقع بشود. معامله صحیح واقع شدنی نیست، هیچ وقت حتی به لحوق اجازه. خب این جا چه جور می‌شود؟ این جا مثل این است که یک امر غیرمقدور خارجی را از او بخواهی، بگوید باید به آسمان پیری و الا پدرت را درمی‌آورم. خب نمی‌تواند، این که می‌بیند نمی‌تواند آن را... بله مثل توریه ظاهرسازی می‌تواند بکند، مقام اثباتش، ولی مقام ثبوتش را ندارد، آن جایی که قائل است به بطلان ولی می‌گوید صحت تأهلیه دارد، و احتمال

می‌دهد بعداً.... می‌گوید الان که وقت ندارم محاسبه بکنم، حالا بعداً محاسبه می‌کنم اگر دیدیم درست است خوب راضی می‌شویم. این جا هم اراده متمشی می‌شود که من حالا آن اعتبار عقلایی، بیع عقلایی را انجام بدهم بعد فکرش را می‌کنم.

صورت دیگر این است که می‌گوید الان باطل است یعنی صحت فعلیه ندارد ولی ممکن است درست بشود و ممکن است به رضایت درست بشود، من بنا ندارم راضی بشوم. قاطع هستم به این که چنین کاری را نخواهم کرد. آیا این جا هم تمشی اراده می‌شود؟ وقتی می‌داند این لغو است، اصلاً به درد نخواهد خورد و لایحق به الرضا، این چه جور انقذاح داعی و اراده در نفس او می‌شود؟  
س: لزومی نمی‌شود، تأهلیه دارد هم لنگ در هوا...

ج: نه، چون می‌داند که به هیچ وجه این لایستعقبه الرضا. چون بنا دارد راضی نشود.  
س: بله، اما صحت تأهلیه را می‌گوید مسلم می‌شود، امکان دارد صحت تأهلیه وقتی می‌گوید رضا نه، یعنی صحت تأهلیه را قبول دارد. ما به همین اقدام می‌خواهیم صحت تأهلیه را اثبات بکنیم.  
ج: نه، چیزی که صحت تأهلیه دارد می‌شود از او سر بزند در این صورت؟ حرف این است. نه این که می‌گوید دارد. چیزی که صحت تأهلیه دارد می‌شود از او سر بزند؟ یعنی قصد کند عقدی را که حالا بعداً ممکن است درست بشود.

س: چرا؟

ج: برای خاطر این که می‌داند؟؟/

س: من یک بیعی انجام می‌دهم در ضمن آن یک خیاری می‌گذارم، در ضمن آن یک خیار شرطی می‌گذارد که از الان هم می‌دانم به وسیله این خیار کاری کنم که طرف مالک نشود، آیا؟؟ قصد تملیک تحقق پیدا می‌کند؟ این هم همین است. می‌گوید من....

ج: نه، این دو تا با هم فرق می‌کند. اگر برای اعمال خیار خودش حکمتی دارد. پس می‌خواهد موضوع درست کند که جای خیار درست شود....

س: ولی تملک پیدا نمی‌کند....

ج: نه می‌دانم.

س:؟؟؟

ج: چون هدف است دیگه، می‌بیند هدف عقلایی دارد. که می‌خواهد اعمال خیار کند، اما اگر نه هیچی،؟؟/ راضی نخواهم شد.

س: می‌خواهد دفع ضرر کند، دفع ضرر دیگه عقلایی‌تر از این؟ من صحت تأهلیه ایجاد می‌کنم، عقلانیّه ایجاد می‌کنم ولی بعداً راضی نمی‌شوم.

ج: نه بعداً. اگر احتمال می‌دهد و بعداً راضی نمی‌شود یعنی احتمال دارد راضی بشود اشکال ندارد. اما می‌داند که بعداً راضی نمی‌شود...

س: ولی صحت تأهلیه ایجاد می‌کند.

ج: نه صحت تأهلیه نفرماید. یعنی قصدش متمشی می‌شود که عقد واقعی را ایجاد بکند.

س: لنگ در هوا، تأهل.

ج: نه عقد واقعی باید ایجاد کند آن وقت صحت تأهلیه دارد. اما صحت تأهلیه مال عقد واقعی است. عقد واقعی را...  
س: آقا عقد واقعی منظورتان چیه؟ منظورتان لزوم است؟

ج: نه نه

س: منظورتان چیست؟ تملیک و تملک آخر حد است؟ اگر منظورتان این است که ینقض به خیار شرط، اگر منظورتان این نیست، منظور این صحت تأهلیه است فقط لنگ در هوا، این جور می‌شود. می‌خواهد دفع ضرر مکره را بکند...

ج: عقد واقعی یعنی... نه صورت عقد که در مقام اثبات هم می‌گویند فروع که با این‌ها دفع ضرر می‌شود. یعنی جد در عقد که آن را ایجاد می‌کند، این، این جد در عقد برای او پیدا می‌شود که می‌داند بعداً همه لایحقه الرضا....

س: چه عیبی دارد نشود؟ اتفاقاً می‌خواهم مسخره‌اش کنم، می‌خواهم جدّ به او بگذارم آخر وقت از او بگیرم. چه عیبی دارد؟ اصلاً آن فتانت من توی همین است. فتانت من توی همین است که بگویم هان می‌خواستی من را بیندازی زندان؟ آره برو مال توست ولی مکرهاً لنگ در هوا است این راضی نشده، هیچ وقت هم راضی نمی‌شوم، چرا می‌گویند لاینشاً، چرا می‌گویند اصلاً امکان منشأ، وقتی من جازم به این هستم که اولاً دفع ضرر می‌کنم، ثانیاً بعداً هم رضا متحقق نمی‌شود.

س: این ضرر مضاعف است.

ج: دفع ضرر شما به همین که صورتش را می‌گویید...

س: آقا بالاتر، می‌خواهم واقعاً هم اراده بکنم ولی اراده من...

ج: برای چی؟ احسنتم، ببینید فعل عاقل مختار اراده فعل نفس است. فعل نفس غایت می‌خواهد.

س: غایت ما له الاثر قبل تحقق الرضا.

ج: نیست، اثر ندارد آخه. حتی اثر محتمل هم ندارد. اگر اثر محتمل داشت باز بله، اثر محتمل هم ندارد چون قاطع هستی به این که اجازه نخواهی داد.

س: ما له من الاثر هست؟ در مقام صحت تأهلیه، قبل تحقق رضا هر چیزی هست، من نمی‌دانم شما بفرمایید، هر چه را هست قصد می‌کنم ولی تعهد رضا نمی‌دهم. چرا نشود؟  
س: دیگر چیزی محقق نمی‌شود.

ج: خب چرا که برای فعل اختیاری بدون غایت نمی‌شود تحقق پیدا کند. چرایش این است.  
س: صحت تأهلیه که بدون رضا چیزی نیست که.

ج: مثل این که شما بگویید که بله علت غایی ما نمی‌خواهیم، فاعل که هست علت غایی می‌خواهیم چه کار کنیم؟ وقتی علت غایی نباشد از فاعل فعل اختیاری سر نمی‌زند. این جا غایت این چیه؟ در صورتی که احتمال می‌داد بعداً راضی بشود، خب می‌گوید حالا پس درست کنیم شاید بعداً راضی شد. در آن جایی که می‌داند درست است خیلی خب، اما این جایی که... ولو قائل است به این که عقد این چنینی اگر رضا به آن الحاق بشود درست می‌شود ولی چون می‌داند الحاق‌شدنی نیست، آن وقت چطور ینقدح نفسه به این که از بین عقد صوری و این چه مرجحی دارد که بین عقد صوری و این بیاید عقد صوری را انتخاب بکند؟

س: توی خیار شرط عرض کردم چه مرجحی دارد؟  
ج: این که می‌خواهد اعمال خیار بکند.

س: آهان این هم می‌خواهد اعمال عدم رضا کند، چه فرقی می‌کند؟  
ج: مال عدم الرضا که، عدم الرضا یک امر عدمی است نیست.

س: عدم الرضا یعنی من الان راضی نیستم خب این اثر دارد، خب نیست بله،  
ج:؟؟ اعمال عدم الرضا، اعمال عدم الرضا یعنی چی؟

س: آقا من می‌دانم مغبونم، می‌دانم ذات خیار هستم، من می‌خواهم استفاده بکنم می‌آیم بیع را انجام می‌دهم.  
ج: خب حالا دیگر کفی الله المؤمنین القتال.

خب این هم نظر مرحوم امام بود که ما قبلاً تقویت کردیم. پس بنابراین ولو حالا شما این صورت را قبول نکنید. بگویید این صورت هم می‌شود، ولی بعضی صور که نمی‌شود که. پس بنابراین این که ما بیایم بگوییم... نکته‌ای که می‌خواهیم عرض کنیم این است در مقابل فرمایش آقای دکتر شهیدی. این که بگوییم لا فرق بین اکراه بر یک امر خارجی مثل ساختن ساختمان، کندن چاه، حرکت دادن اتومبیل و وو... که آن جا می‌گویید خب مکره هم که انجام می‌داد، و این که برای یک معامله او را مکره کنند. پس این جا هم حتماً واقع آن معامله را انجام می‌دهد. جواب این است که فرق است بین و این، چون مبادی‌شان با هم تفاوت می‌کند. این جا یک مبدائی لازم دارد که

وقتی که می‌داند شدنی نیست اراده منقذ نمی‌شود. مثل کار خارجی می‌ماند که مقدورش نیست. این جا هم مقدورش نیست، ولو مکره خیال می‌کند مقدورش هست و فشار می‌آورد ولی حالا مقدور نیست. این جا هم همین جور است. انقذاح اراده که شدنی نیست، من چه جور آن را اراده بکنم؟ بله ظاهرسازی می‌کنم. پس این دو تا را نمی‌توانیم با هم، ولو یک صورت را قبول داشته باشید شما. این که مثل هم هستند و فرقی بین این‌ها نیست این جواب داده می‌شود.

خب این هم یک بحثی بود راجع به این. حالا من می‌خواستم دیگه اباحت راجع به این را پایان یافته تلقی کنم ولی بعضی‌ها اصرار می‌کنند که یکی دو روز دیگه یک مقدار بیشتر دنبال کنند. و صلی الله علی محمد و آله. پایان.